

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

بهرام رحمانی
۲۱ فبروری ۲۰۲۲

آزادی و برابری زبان‌های مادری

(سخنرانی بهرام رحمانی در کلاب هاوس - چهارشنبه ۱۶ فبروری ۲۰۲۲)

با درود به حضار محترم و با تشکر از دست‌اندرکاران و مسولان کلاب هاوس آذربایجان - کردستان - استرانی. در ابتدا خدمت‌تان عرض کنم که من قصد صحبت از نحوه آموزش زبان مادری ندارم و تخصصی هم در این رشته ندارم. نحوه آموزش و پرورش نه کار یک فرد و یک حزب و سازمان، بلکه امر متخصصین زبان و آموزش و مجموعه فعالین و مسئولان عرصه فرهنگ و هنر و آموزش آن منطقه است.

اما همان‌طور که قبلاً در تیتیر سخنرانی آمده است بحث امشب من درباره آزادی و برابری زبان‌های مادری است. به نظر من نباید هیچ زبانی را برتر از زبان دیگر دانست چرا که چنین نگاهی به تبعیض و نژادپرستی منجر می‌شود. به علاوه هنگامی که در چارچوب کشوری همچون ایران مردم مناطق مختلف کشور به زبان‌های مختلف کردی و ترکی و عربی و بلوچی و ترکمنی و فارسی و غیره صحبت می‌کنند اگر همه این زبان‌ها آزاد و برابر باشند علاوه بر رشد و توسعه فرهنگی و زبانی، همسبستگی انسانی و فرهنگی و سیاسی نیز افزایش پیدا می‌کند.

یکی از ابتدایی‌ترین حقوق هر انسان این است که به زبان خودش صحبت بکند، بنویسد و بخواند و تحصیل کند. رسانه راه بیندازد. سازمان و حزب درست کند. اگر از این حقوق اولیه‌اش محروم شود، بزرگترین ضربه‌ای است که به این انسان و به‌طور کلی به جامعه وارد می‌شود. کودکی که از تدریس به زبان مادری محروم می‌گردد ممکن است علاقه خود را به ادامه تحصیل از دست بدهد و یا در بزرگی با مجموعه‌ای از عقده‌ها دست و پنجه نرم کند. شاید هم از لحاظ ذهنی، از لحاظ روانی و شخصیتی دچار مشکل گردد. فکر و اندیشه انسان به صورت کلمه از دهان آدم بیرون می‌آید. اما وقتی زبان مادری شما را ممنوع می‌کنند، انرژی و پتانسیل شما را می‌گیرند. به همین دلیل بسیاری از زبان‌شناسان و روان‌شناسان به تعلیم و تربیت کودکان به زبان مادری اصرار دارند.

اصولاً حق آموزش، باید در مرحله اول حق آموزش به زبان مادری باشد. یعنی زبانی که کودک با آن زبان نخستین کلمات را به زبان می‌آورد؛ آن زبانی است که با پدر و مادرش و با افراد دیگر خانواده‌اش، ارتباط برقرار می‌کند.

با نگاهی اجمالی به سیستم آموزشی کشورها، در می‌یابیم که در بیشتر این سیستم‌ها یک زبان به عنوان زبان رسمی مورد استفاده قرار گرفته است. در برخی کشورها تلاش شده که در کنار زبان رسمی، یک سری امکانات برای بسط و گسترش زبان‌های دیگر در نظر گرفته شود. این امکان در جاهایی امکان بروز یافته که در سیستم آموزشی تفکرات نژادپرستانه نیست و یا به شدت کم‌رنگ است. اما در در سیستم‌های آموزشی که تفکرات تبعیض‌گرانه بر آن‌ها حاکم

است، تنها یک زبان به عنوان زبان رسمی مطرح است، و فرصت گسترش و خودنمایی به هیچ یک از زبان‌های دیگر داده نمی‌شود.

در ایران نگاه و تفکر حاکمیت تبعیض‌گرانه و نژادپرستانه است. همین طرز تفکر حاکمان دست‌آویزی برای سرکوب و به حاشیه راندن دیگر زبان‌های رایج جامعه ما کرده است. در حالی که اگر سیستم‌های حاکم زبان‌های رایج در کشور را آزاد و برابر می‌دید شاید اکنون جامعه ایران به این روزگار سیاه دچار نمی‌شد و از یک فرهنگ دموکراتیک و آموزش غنی و بالنده برخوردار می‌شد و می‌توانست زیباترین و انسانی‌ترین سیستم مدرن آموزشی و فرهنگی را در منطقه داشته باشد.

متأسفانه زبان کردی، آذری، بلوچی، ترکمنی و زبان مردم عرب نشین منطقه خوزستان و تمام مجموعه‌ای که در یک تنوع فرهنگی و ملی مجموعه مردمان ایران را تشکیل می‌دهند، در هیچ‌کدام از عرصه‌های آموزشی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی برابر نیستند. از حاکمیت تا گرایش‌ات ناسیونالیستی و شوونیستی در ایران به زبان‌ها به عنوان رقیب نگاه می‌کنند در حالی که چنین نگاهی نادرست است و هرگز زبان‌ها رقیب همدیگر نیستند.

کینه و نفرتی که حکومت مرکزی شاه از دولت‌های خودگردان محلی آذربایجان و کردستان در سال ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ داشت یکی به دلیل رسمی شدن زبان ترکی و کردی و دیگری به دلیل خودگردانی و یا خود مختاری آذربایجان و کردستان بود. این دو بند را حاکمیت و مقامات آن در سخنرانی‌ها و مطالب خود به زبان می‌آوردند و به دلیل نفرتی که از فرهنگ و زبان ترکی و کردی داشتند می‌خواستند ریشه فرهنگ آذربایجان و کردستان و تمامی مراکز فرهنگی که توسط دولت‌های آذربایجان و کردستان ایجاد شده بودند از بین ببرند و برای همیشه خود را از دست زبان ترکی و کردی راحت کنند. این سیاست ضدانسانی برای ریشه کردن زبان ترکی و کردی دست به کار وحشیانه دیگری زدند در کنار کشتار مردم آذربایجان و کردستان و آزادی‌خواهان این مناطق کشور، تمامی کتاب‌های و اسناد ترکی و کردی را آتش زدند.

در برخی گزارشات آمده است که سوزاندن کتاب‌های ترکی پس از کشتار سیاه روز ۲۱ آذر ماه آغاز گردید. در ۲۶ آذر ۱۳۲۵ چند روز بعد از اشغال آذربایجان توسط ارتش شاهنشاهی ایران و فروپاشی دولت ملی آذربایجان به ریاست پیشه‌وری، تمام کتب، نشریات و سایر مکتوبات جمع‌آوری و در طی مراسم‌هایی در چند نقطه شهر تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان صرفاً بدین بهانه که به زبان ترکی نوشته شده‌اند به آتش کشیدند. عاملان این کتاب سوزی، همان ماموران حکومت مرکزی ایران و ارتش بودند که ۵ روز قبل به دستور حکومت مرکزی و بعد از سرکوب دولت ملی آذربایجان در طی یک روز بیش از دوازده هزار تن از مردم آذربایجان را قتل‌عام کرده و در شهرهای آذربایجان سیل خون به راه انداخته بودند. فرمان اجرای این اقدامات مستقیماً از جانب دولت ایران و تهران صادر شده بود و سوزانیدن کتب ترکی همزمان با تبریز، در چند شهر دیگر آذربایجان نیز به وقوع پیوست. در شهر تبریز، کتاب‌سوزی در چندین نقطه از جمله میدان ساعت و میدان شهرداری تبریز، دانشسرای این شهر و در بسیاری از مدارس انجام شد، به گفته شاهدان عینی که برخی از آن‌ها اکنون نیز در قید حیات‌اند کودکان و دانش‌آموزان دبستانی را به صف کرده و آن‌ها را مجبور می‌کردند تا جهت کسب اجازه برای ادامه تحصیل، با تشکیل صف‌های متعدد منتهی به شعله‌های آتش، کتاب‌های درسی دریافتی خود از مدارس را که به زبان ترکی بودند و مخصوصاً کتاب درسی «آنادیلی» (زبان مادری) را با سر دادن شعار «زنده باد شاه» و با دست خود در آتش اندازند، بسیاری از کودکان به دلیل امتناع از به آتش انداختن کتب درسی خود به شدت مضروب گردیدند.

به گفته شاهدان عینی این کتاب‌سوزی در آن‌چنان مقیاس وسیعی انجام گرفت که ستون‌های غلیظ دود ناشی از سوزاندن کتب و مکتوبات ترکی برای ساعت‌ها از همه جای این شهر بزرگ قابل رویت بود. در همان روز در میدان دانشسرای تبریز تعدادی از جوانان آذری را به دار آویخته و بنا بر برخی از ادعاها چند معلم زنده‌زنده در آتش افکنده شدند. در شهرهای تبریز، اورمیه، زنجان و اردبیل و... منازل بسیاری از روشنفکران و مبارزان به دلیل مخالفت با تحویل کتاب‌های ترکی همراه با اعضای خانواده‌هایشان به آتش کشیده شد. در تبریز هم‌زمان با فاجعه کتاب‌سوزی، دانشگاه تازه تاسیس شده آذربایجان نیز از سوی نیروهای اشغال‌گر تخریب گردید.

در این مورد روزنامه اطلاعات این خبر را با تیتر زیر و به همراه خبر آن منتشر کرد:

«کتاب‌هایی که به زبان ترکی بود سوخته شد»

دیروز در دبیرستان فردوسی دانش‌آموزان و مردم تبریز از سرهنگ زنگنه قهرمان رضائیه سپاسگزاری کردند و احساسات پرشوری ابراز داشتند. دیروز در مقابل شهرداری کتاب‌های ترکی را مردم سوزاندند.»

در گزارش روزنامه آتش که طرفدار شاه منصوب بود درباره کتاب‌سوزی در تبریز نوشت:

«امروز ساعت ۱۱ و نیم قبل از ظهر از طرف دانش‌آموزان و دانشجویان شهر تبریز در میدان مقابل شهرداری جشنی با حضور عده‌ای بسیاری از اهالی شهر و مخبرین مطبوعات پایتخت و افسران ارتش و مامورین دولت برپا گردید و قبل از ظهر در وسط میدان آتش بزرگی افروخته بودند و مقدار زیادی کتب کلاسیک ترکی را که فرقه ننگین دمکرات چاپ کرده و به زور می‌خواستند به کودکان تدریس نمایند. در میان کف زدن و هورای حضار و فریادهای زنده باد اعلیحضرت شاهنشاه محبوب ما و پاینده باد جناب اشرف قوام‌السلطنه و محو باد دشمنان آذربایجان و نابود باد خائنین ایران، تمام کتاب‌ها را در آتش ریختند.»

چنان که از گزارش روزنامه آتش بر می‌آید کتاب‌های ترکی را در حضور خبرنگاران سوزانده‌اند و آن‌ها هم هورا کشیده‌اند. این شاید اولین کتاب‌سوزانی باشد که در حضور خبرنگاران انجام شده؛ آن‌ها که خود را اهل قلم می‌دانند و متعهدند که جزء حقیقت را نگویند.

ارتش حکومت مرکزی در کردستان هم مانند آذربایجان فاجعه آفرید و قاضی محمد را با تعدادی از رهبران دولت خودمختار کردستان به دار آویختند و کتاب‌ها و سایر اسناد کردی را نیز از بین بردند.

محروم بودن آن بخش از شهروندان ایرانی که زبان مادری‌شان فارسی نیست از حق آموزش و انتشار آثار به زبان مادری، حذف زبان‌های غیرفارسی از رسانه‌ها و اسناد و مکاتبات اداری مناطقی که اکثریت یا تمامی ساکنان آن‌ها به زبانی جز فارسی سخن می‌گویند، سیاست سانسور و سرکوب و تبعیض سازمان یافته زبان‌های غیرفارسی به دوران پهلوی اول و دوم برمی‌گردد.

در واقع مشکل آموزش زبان مادری در ایران، مساله جدیدی نیست. اولین مدرسه مدرن ایران در سال ۱۲۱۷، در شهر ارومیه تاسیس شد. ارومیه شهری است با ساکنان ترک و کرد و ارمنی و آسوری و... اما زبان آن فارسی بود. یک سال بعد هم مدرسه‌ای در تبریز، باز هم به زبان فارسی به راه افتاد.

اما آن دوران به طور رسمی زبان‌های مادری در سیستم آموزش و اداری ممنوع نشده بود اما سرمایه‌گذاری اصلی روی زبان فارسی بود. ممنوعیت رسمی و علنی زبان‌های مادری با زور و سرکوب و سانسور از زمان به قدرت رسیدن رضاشاه آغاز شد.

ساختار کنونی مدارس در ایران، یعنی از هفت تا ۱۸ سالگی، در اوایل دوران پهلوی شکل گرفت و در سال ۱۳۰۰، قانون‌مند و نظام‌مند کردن سیستم آموزشی شروع شد، از جمله در ۱۳۱۲ اولین قانون تربیت معلم تصویب شد و در همه آن‌ها، همه‌چیز به زبان فارسی بود.

ایدئولوژی رسمی حکومت ایران در دوران پهلوی اول، که مدارس مدرن در سراسر کشور تاسیس شدند، بر بستر «احیاء عظمت گذشته شاهنشاهی کهن ایرانی» و شوونیزم شکل گرفته بود به همین دلیل زبان فارسی نه تنها به‌عنوان زبان رسمی و اداری، که به‌عنوان تنها زبان مجاز نهادهای آموزشی، رسانه‌ها و انتشارات و غیره تعیین و دیگر زبان‌های موجود در ایران از حق آموزش و انتشار و در نتیجه از حق رشد و ارتقاء محروم شدند.

پهلوی دوم نیز سیاست رضا شاه را در مورد سرکوب زبان‌های غیر فارسی پی گرفت. بنابراین ممنوعیت زبان‌های مادری در ایران هیچ ربطی به مردم فارس زبان ندارد و این تصمیم حکومت وقت از بالای سر مردم و بدون مراجعه به آرای عمومی شهروندان بوده است.

حکومت اسلامی ایران نیز پس از این که با سرکوب انقلاب ۱۳۵۷ به قدرت رسید کمابیش همان سیاست حکومت پهلوی‌ها را ادامه داد. با وجود این که در قانون اساسی این حکومت آزادی زبان‌های مادری به رسمیت شناخته شده اما تاکنون اجازه نداده‌اند در مدارس مناطق غیرفارس‌نشین به زبان مادری تدریس شود و فراتر از این بسیاری از زندانیان سیاسی به ویژه در کردستان و آذربایجان و بلوچستان و خوزستان فعالین آزادی زبان‌های مادری هستند.

اکنون نیز در نظام آموزشی ایران کودکان فارسی زبان در نخستین سال‌های مدرسه خواندن و نوشتن زبان مادری خود را می‌آموزند در حالی که کودکان غیرفارسی زبان با یکی از بزرگترین تبعیض‌ها و نابرابری‌های زندگی خود روبه‌رو شده و اجباراً باید زبانی نو و ناآشنا را یاد بگیرند. همین سیاست سبب شده است که در همان نخستین سال‌های مدرسه افت و عقب ماندگی تحصیلی بر کودکان غیرفارس زبان تحمیل شود و یا بسیاری نیز ترک تحصیل کنند. به گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس جمهوری اسلامی، اکثریت ۵ میلیون دانش‌آموزانی «که در ۶ سال اخیر مردود شده‌اند» کودکانی هستند که زبان فارسی زبان مادری آن‌ها نیست.

در حالی که بر اساس آمار رسمی مجموعه شهروندان غیرفارس‌زبان ایرانی از آمار شهروندان فارس‌زبانان بیشتر است و در اکثریت هستند. محروم کردن اکثریت مردم یک کشور از حقوق فرهنگی خود، محروم کردن زبان‌های غیر فارسی از حقوق مساوی با زبان رسمی به بهانه حفظ یکپارچگی و وحدت ملی، جنایت علیه بشریت است. این سیاست تبعیض و سرکوب و سانسور سبب شده است که واکنش‌های افراطی را در میان مردم غیرفارس شکل گیرد.

اگر واقع‌بینانه و بی‌طرفانه به سیاست‌های حکومت‌های پهلوی و حکومت اسلامی درباره شهروندان غیرفارس ایران نگاه کنیم به این نتیجه می‌رسیم که این شهروندان با وجود تحمل این همه سرکوب و سانسور و کشتار و تحقیر چگونه باز هم در چارچوب جغرافیای ایران باقی مانده‌اند؟

البته باید در این‌جا تاکید کرد خواست خلق‌هایی که خواهان جدایی از ایران هستند نباید به لحاظ قانونی و حقوقی جرم محسوب شود و در مقابل باید فضایی به وجود آورد که مساله جدایی مورد بحث سیاسی قرار گیرد نه با سیاست زور و سرکوب زبان مردم را ببندند.

مطالعات مربوط به ملیت که در اوایل قرن بیستم به انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی محدود بود، از اواخر این قرن، در سایر شاخه‌های علوم اجتماعی از جمله علوم سیاسی و شعب مختلف آن نظیر جامعه‌شناسی سیاسی و روابط بین‌الملل نیز مطرح شد.

یک نکته مهم دیگر این است که متاسفانه بخشی از روشنفکران جامعه ایران آگاهانه و یا ندانسته هنگامی که از فارسی‌زبانان صحبت می‌کنند واژه ملت ایران را به کار می‌برند اما هنگامی که به تنوعات و تکثر زبان‌های غیرفارس یعنی آذری‌ها، ترکمن‌ها، کردها، عرب‌ها، بلوچ‌ها و... می‌رسند از واژه دوران فنودالی «قوم» استفاده می‌کنند، واژه‌ای که امروزه فاقد پشتوانه علمی است چرا که این واژه به دوران‌های قدیم و به دوران فودالیسم برمی‌گردد. اکنون به کار بردن این واژه تحقیرآمیز توهین‌آمیز است.

به علاوه مهم‌تر از روشنفکران جامعه ما، البته نه تنها فارسی‌زبانان، بلکه روشنفکران غیرفارس نیز از آزادی و برابری زبان‌های مادری سخنی به میان نمی‌آورند و سکوت کرده‌اند. این مصلحت و منفعت‌اندیشی و سانسور و یا خودسانسور روشنفکران برای جامعه بسیار خطرناک است.

تجربه کشورهای چندزبانه

این کشورها به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند:

- ۱- یک تعداد کشورهای که تکثر ملی و زبانی به شکوفایی فرهنگی و آزادی و برابری در آن کشورها منجر شده است مانند سوئیس و بلژیک و اسپانیا و غیره.
 - ۲- تعداد دیگری از کشورهای با وجود چندزبانه بودن فقط یک زبان به عنوان زبان رسمی به رسمیت شناخته شده و بقیه زبان‌ها ممنوع شده‌اند. ایران هم یکی از این کشورهاست.
- متاسفانه در ایران بخش عظیمی از شهروندان نمی‌توانند به زبان‌های مادری‌شان تحصیل و یا فعالیت سیاسی و فرهنگی کنند.

ضرورت دارد که از تجربه دیگر کشورها استفاده کرد. کشورهایی مثل سوئیس که مردم به چند زبان صحبت می‌کنند و از لحاظ زبانی مشکلی ندارند. یا کشورهایی مثل هندوستان که انبوه زبان‌ها در کنار هم در فضایی مسالمت‌آمیز زندگی می‌کنند. ما می‌توانیم این تجربیات را از این کشورها بگیریم.

تجربه‌های موفق آموزش به زبان مادری در کشورهای چندزبانه جهان نشان می‌دهند که تحقق این طرح در ساختاری که در آن همه قدرت‌ها در دولت مرکزی متمرکز است عملی نبوده و رفرم‌هایی چون آموزش به زبان مادری و مدیریت و مکاتبات و اسناد اداری به زبان رایج هر منطقه و زبان رسمی و غیره جز با گذار از حکومت‌های متمرکز به سوی اشکالی از خودمدیرینی و خودگردانی ممکن نیست.

در ۵۵ کشور جهان، بیش از یک زبان به عنوان «زبان رسمی» به رسمیت شناخته شده است که از این تعداد، ۲۴ کشور در قاره آفریقا، ۹ کشور در آسیا، ۳ کشور در قاره آمریکا، ۱۰ کشور در قاره اروپا و ۹ کشور نیز در اقیانوسیه قرار دارند؛ اما در برخی کشورها مانند آمریکا و استرالیا هیچ زبانی به عنوان زبان رسمی به رسمیت شناخته نشده است.

در میان ۲۷ کشور عضو اتحادیه اروپا، ۶ کشور دست کم دارای دو زبان رسمی هستند.

این کشورها عبارتند از: بلژیک با سه زبان رسمی (هلندی، آلمانی، فرانسوی)، لوکزامبورگ با سه زبان رسمی (لوکزامبورگی، فرانسوی، آلمانی)، مالت با دو زبان رسمی (مالتی، انگلیسی)، ایرلند با دو زبان رسمی (ایرلندی، انگلیسی)، فنلاند با دو زبان رسمی (فنلاندی و سوئدی) و در نهایت قبرس با دو زبان رسمی (ترک و یونانی).

در سوئیس که عضو منطقه شنگن، اما خارج از اتحادیه اروپا است نیز چهار زبان آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی و رومانش، زبان‌های رسمی هستند.

در همه این کشورها، برای زبان‌های رسمی جایگاه، حقوق و امتیازات برابری در نظر گرفته شده است و خدمات اداری، اجتماعی از سوی مقامات شهرداری و استانی در مناطقی که تعداد زیادی از مردم متعلق به اقلیت‌های زبانی زندگی می‌کنند، به زبان آن‌ها ارائه می‌شود.

در حوزه آموزش نیز، معمولاً دانش‌آموزان به یکی از زبان‌های رسمی تحصیل می‌کنند و در صورت تمایل می‌توانند به عنوان زبان دوم، آموختن یکی دیگر از زبان‌های رسمی کشور را نیز آغاز کنند؛ البته این موضوع از کشوری به کشور دیگر می‌تواند کمی متفاوت باشد.

کشور بلژیک که در غرب اروپا در همسایگی آلمان و هلند و فرانسه قرار دارد، مملو از جمعیتی دوزبانه است. حدود ۶۰ درصد بلژیکی‌ها (عمدتاً در مناطق شمالی این کشور) به زبان هلندی یا یکی از گویش‌های آن موسوم به فلامان (هلندی بلژیکی) صحبت می‌کنند. حدود ۴۰ درصد مردم این کشور نیز فرانسوی زبان هستند.

در بروکسل، پایتخت بلژیک زبان‌های فرانسوی و هلندی به عنوان زبان‌های رسمی به طور گسترده در نهادهای دولتی استفاده می‌شوند. زبان آلمانی که در میان تقریباً ۱ درصد مردم بلژیک رایج است، سومین زبان رسمی این کشور محسوب می‌شود. آلمانی زبان‌ها از منطقه‌ای به نام «لیژ» می‌آیند که هم‌مرز آلمان است. این زبان در مقایسه با هلندی و فرانسوی گسترش کمتری در این کشور دارد، زیرا مناطق آلمانی زبان عمدتاً پس از جنگ جهانی اول به بلژیک اضافه شده‌اند.

به رسمیت شناخته شدن سه زبان در بلژیک در حالی است که در این کشور از گذشته‌ها همواره میان فرانسوی زبان‌ها و فلامان زبان‌ها تنش سیاسی وجود داشته و همچنان این باور حاکم است که اعضای متعلق به جامعه فرانسوی زبان از موقعیت‌های اجتماعی بهتری برخوردار هستند.

به همین دلیل قانون‌گذاران در سال‌های اخیر بیش از هر زمانی، قوانینی را به تصویب رسانده‌اند که باعث ایجاد فرصت‌های برابر کاری و اجتماعی برای طرفداران هر دو زبان شود.

علاوه بر این سه زبان، زبان‌های دیگری از جمله انگلیسی، لوکزامبورگی، پیکارد و والون (گویش‌هایی از زبان فرانسه) و بییدیش (زبان جامعه یهودیان بلژیک) نیز در این کشور رایج است.

بسیاری از روان‌شناسان و زبان‌شناسان و سیاست‌مداران بر این باورند که حفظ زبان مادری مثل حفظ یک میراث هزارساله خانوادگی اهمیت دارد.

برای مثال در رابطه به اهمیت زبان مادری آنا هارنت گفته است: آنچه باقی می‌ماند زبان مادری است.

من همیشه آگاهانه حاضر نشدم زبان مادری را از دست بدهم. در نهایت چه باقی می‌ماند؟ آنچه می‌ماند زبان مادری است. انگلیسی زبان مادری من نیست و همیشه فاصله‌ای را با این زبان حفظ کرده‌ام. اختلافی عظیم میان زبان مادری و زبانی دیگر وجود دارد. به آلمانی، تعداد زیادی شعر را از حفظ هستم؛ شعرها جایی در اعماق حافظه من قرار گرفته‌اند. در آلمانی کارهایی می‌کنم که انجام آن‌ها در انگلیسی برایم غیرممکن است. نه این‌که در انگلیسی با جسارت انجام ندهم، اما همیشه این فاصله را با انگلیسی حفظ کردم. زبان آلمانی همیشه برای من چیزی اساسی باقی ماند، و همیشه سعی کردم آگاهانه دست نخورده باقی بماند. هیچ چیزی جایگزین زبان مادری نمی‌شود. شاید فراموش کنیم؛ افرادی را دیده‌ام که فراموش کرده‌اند. افرادی هستند که زبان دیگر را بهتر از زبان مادری صحبت می‌کنند.

جایی از «هاینریش بل»، نقل قول شده است؛ وقتی می‌بینی کسی لهجه دارد معنی‌اش این است که از تو یک زبان بیشتر می‌داند.

نوام چامسکی نویسنده، زبان‌شناس و فیلسوف آمریکایی معتقد است: «نوزاد انسان، دارای استعداد مادرزادی زبان آموزی است.» به نظر این فیلسوف و دانشمند آنارشیست روی سیستم‌های تعبیه شده زبان آموزی کودکان تکیه می‌کند که «کودکان به‌طور فیزیکی و روانی دارای سیستم‌های مادرزادی هستند که زبان آموزی را برای آن‌ها ممکن می‌سازد.»

«نلسون ماندلا» گفته است: «اگر با یک انسان به زبانی که آن را می‌فهمد سخن بگویید، سخن شما به مغزش راه خواهد یافت. اما اگر با زبان مادری‌اش سخن بگویید، آن سخن به قلب او نفوذ خواهد کرد.»

چه باید کرد؟

* باید برای ایجاد فرصت یادگیری پایه‌ای زبان مادری در سیستم آموزشی کشور تلاش کرد.

* نشریات و رادیو و تلویزیون و سازمان‌دهی نهادهای فرهنگی و اجتماعی و سیاسی به زبان مادری آزاد گردد.

* زبان مادری در همه نهادهای فرهنگی و سیاسی و قضایی مناطق مختلف ایران به کار گرفته شود.

* نهایتاً همه زبان‌های کشور آزاد و برابر باشند و هیچ‌گونه تبعیض و نابرابری در این مورد وجود نداشته باشد.

* نویسندگان و هنرمندان آزاد باشند که تولیدات فرهنگی و هنری خود را به زبان مادری‌شان به جامعه ارایه بدهند.

* زبان فارسی می‌تواند زبان سراسری جامعه ایران باشد و در مناطق غیرفارس این زبان دوم و زبان مادری زبان اول است. بنابراین ضرورت دارد دست‌کم تا کلاس نهم دبیرستان همه دروس به زبان مادری آموزش داده شود و هم‌زمان زبان فارسی نیز به عنوان زبان دوم در مدارس تدریس گردد.

در جمع‌بندی می‌توان تاکید کرد که تبعیض زبانی و فرهنگی بین شهروندان یک کشور وحدت ملی را خدشه‌دار کرده و اعتراض به آن از حوزه زبان و فرهنگ به حوزه سیاست ارتقا یافته و در فضایی مناسب به انفجار بحران‌های سیاسی بزرگ منجر می‌گردد.

بنابراین روشن است که گرایش‌های جدایی‌طلبانه‌ای را که گاه و به شکل‌های گوناگون در تاریخ ایران زمزمه شده است عکس‌العمل طبیعی مردم به سیاست‌های حکومت مرکزی است.

اما آموزش به زبان مادری، که باید با آموزش زبان رسمی کشور همراه شود، در کشوری چند زبانه چون ایران بسیار سهل و آسان است به شرط این که از جنبه سیاسی و حقوقی و همچنین حاکمیت به رسمیت شناخته شود.

این تجربه‌ها نشان می‌دهند که آموزش و انتشار آثار به زبان مادری و دیگر تحولاتی که حق برابر زبان‌ها و شهروندان یک کشور را تضمین می‌کنند با آزادی و برابری و دموکراسی مستقیم و تقسیم و توزیع عادلانه و برابر امکانات و ثروت‌های جامعه پیوندی تنگاتنگ دارند و تجربه‌های تاریخی نیز نشان می‌دهند که تحمیل زبان واحد بر همه ملیت‌های یک کشور چند زبانه بخشی از سیاست‌های حکومت‌های مستبد و دیکتاتوری و ستمگر است.

امروزه بیش از ۷۰۰۰ زبان در سراسر جهان وجود دارد. جمعیت بیش از نیمی از کره زمین به ۲۳ زبان صحبت می‌کنند. اکنون بیش از ۳۰۰۰ زبان موجود در جهان، در حال انقراض هستند.

از بیست و یکم نوامبر سال ۱۹۹۹، سازمان ملل متحد (یونسکو) نیز ۲۱ فوریه را روز بزرگداشت زبان مادری اعلام کرد و به رسمیت شناخت.

سازمان ملل متحد پیش‌بینی می‌کند که بیش از ۴۰ درصد از زبان‌های دنیا سرنوشت مشابهی چون سرنوشت زبان بومیان ایپاک خواهند داشت. برای نجات و حفظ این زبان‌ها سازمان ملل و یونسکو هر ساله برنامه‌های متعددی را تدارک می‌بینند و دولت‌ها را برای پاسداری از زبان‌های رایج اقلیت‌های کشور خویش تشویق می‌کنند.

نخستین مزیت بیش از یک زبان رسمی داشتن، برقراری روابط بهتر میان ساکنان در مناطق مختلف کشور و افزایش سطح «تحمل زبانی و فرهنگی» در جامعه و کاستن از قطب‌بندی‌های سیاسی و اجتماعی است. بیش از یک زبان رسمی داشتن همچنین باعث می‌شود که علاوه بر کمک به هر اقلیت زبانی برای حفظ و توسعه ویژگی‌های فرهنگی خود، آن‌ها وجوه مشترک و به تبع آن اهداف مشترک بیشتری با مردمان دیگر بخش‌های کشور پیدا کنند؛ موضوعی که باعث تقویت وحدت و همبستگی مردم در سراسر کشور می‌شود. نکته مهم این که، باید توجه داشت بیش از یک زبان رسمی داشتن در کشور، به معنای احترام به کثرت‌گرایی زبانی و فرهنگی در یک جامعه متنوع است. اجرای چنین سیاستی، حل و فصل مشکلات در مناطق دورافتاده را نیز سهل‌تر می‌سازد.

کودک که قرار است به‌عنوان سرمایه انسانی جامعه تربیت و آموزش داده شود در حالی که با ممنوعیت زبان مادری در سیستم آموزشی از نظر فرهنگی ممکن است از خودبیگانه شده و در نهایت به آن سرمایه انسانی نرسد. اما اگر زبان‌های چندگانه هم‌سطح و برابر و آزاد باشند همین کودک دو زبانه خود را توان‌تر می‌یابد و همین امر رشد ملموسی در اعتماد به نفس و کارایی قشر عمده‌ای از آینده‌سازان جامعه را رقم خواهد زد.

نهایتاً در قرن بیست و یکم برای رسیدن به یک جامعه آزاد و برابر و انسانی و عادلانه از طریق جنبش‌های سیاسی - اجتماعی و شورایی و دموکراتیک امکان‌پذیر و شنیدنی است اما به شرط این که محکم و قاطعانه «دولت - ملت» را رد کرد و به حق شهروندی تاکید ورزید. اکنون بیش از هر زمان دیگری جوامع بشری به آن درجه از آگاهی و شعور رسیده‌اند که هیچ نیازی به شاه و شیخ و به‌طور کلی دولت نداشته باشند. شهروندان با اتحاد و همبستگی همدیگر و بدون واسطه و مسقیما خودشان قادرند به بهترین وجهی از طریق مجامع عمومی و شوراهاشان از نظر اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، دیپلماسی و دفاعی جامعه را مدیریت کنند!

تنها از طریق آزادی و برابری زبان‌های مادری است که همبستگی انسانی و اجتماعی و سیاسی در سراسر کشور رشد و گسترش می‌یابد و باعث شکوفایی فرهنگ آزادی‌خواهانه و دموکراتیک و برابری‌طلبانه در سراسر جامعه ایران منجر می‌گردد. مهم‌تر از همه گرایش‌ات نژادپرستانه و فاشیستی و شوونیستی و جدایی‌طلبانه را به حاشیه می‌راند و انسان‌دوستی و صلح‌طلبی و عدالت‌جویی را تقویت می‌کند.

من در این‌جا بحثم را به پایان می‌رسانم. به سخنان شما دوستان گوش می‌دهم و به سوالاتان جواب خواهم داد.

خیلی ممنونم که تا این لحظه حوصله کردید و به سخنان من گوش دادید.

یکشنبه یکم اسفند [حوت] ۱۴۰۰ - بیستم فیروزی ۲۰۲۲